

(آموزش بیان)

دکتر جلیل تجلیل



درآمد:

چندی پیش، استاد جلیل القدر دکتر جلیل تجلیل در سالن اجتماعات سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی پیرامون آموزش بیان به ایراد سخنرانی پرداختند. ضمن سپاس از ایشان با درج خلاصه‌ای از این سخنرانی، همکاران محترم را به خوشه‌چینی در خرم کلام ایشان که بسرستی استاد فصاحت و بلاغتند فرا می‌خوانیم.

سه خطّ اصلی بررسی می‌شود - که هم قُدماً توجه داشتند و هم نقّادان جدید معاصر عنایت دارند - یکی مسأله آهنگ است یعنی نوا و ترانه، آن که با گوش سر و کار دارد - با گوش‌ی حقیقت نیوش. زمره‌ای است و زیر و بمی و آهنگی که به دنبال خود فرهنگی خواهد داشت و پیامی، گویی طبع مسوزون آهنگین بشری خوش دارد که همیشه گوش دل به نغمهٔ آبخاران و زمزمه جویباران گمارد و هر ترانه‌ای که به نوعی در تار دل انسانها نشیند تسکینی و رامشی و آرامشی و محبتی و فیض و سعادت در خور انسان در روح انسان می‌دمد و در شعر و ادب فارسی این مسأله بسیار بر ملاست نمی‌خواهم در باب مسایل عروض و سجع و جناس و قافیه و موازنه و دیگر جلوه‌هایی که به نوعی با ترانه و نغمه سر و کار دارند به طور رسمی سخن بگویم که همه اینها را خوانده‌اند و در کتابها و مآخذ وجود دارد که به زبانهای مختلف مخصوصاً به زبان فارسی و عربی بر

در حدیث من و حسن تو نیفزاید کسی حد همین است سخندانی و زیبایی را و سرچشمهٔ این که:

گر چه تفسیر زبان روشن‌گر است
لیک عشق بی‌بیان روشن‌تر است
برده بردار و برهنه گسو که من
می‌نگجم با صنم در پیره‌ن
این سرها و این رازها این پویایی‌ها و این
کمندهایی که به دست توانای مصلحان ادبیات و
عرفان سپرده شده است چیست؟ البته که
فرصتها می‌خواهد، اما به اندازهٔ ساعتی یا کمتر
عرض کنم که اینها را می‌فشارم و فشرده و
عصارهٔ آنچه از دیگران گرفته‌ام که:

بر و بام دانش همه رفته‌اند
همه گفتنی‌ها همه گفته‌اند
اما شاید در نحوهٔ بیان و نتیجه‌گیری استمداد
ربّانی یار ما بوده باشد و بتوانیم از آنچه
دیگران گفته‌اند ان‌شاءالله بهتر و ساده‌تر و
مجسم‌تر سخن بگویم. جاذبهٔ شعر و ادب در

بسم... الرحمن الرحیم. از لحظه‌های خوش و موقعیت‌های دلکشی که من داشته‌ام گفتگو با همکاران یوده است. با همکاران عزیزی که سر و کار بر دفتر شعر و ادب دارند و دامان شور و طلب دارند و فرهنگ بی‌کرانهٔ ایرانی و شعر ایرانی را همچون افسونی در دلها می‌دوانند و با دو بال و پر علم و دانش و فضیلت نسلهای آینده را در اوجها و موجهای عرفان می‌پرانتند و اکنون آنچه می‌گویم عنصر شعر و ادب است که در حدّ بسیار اجمال و اشاره که: آن کس است اهل بشارت که اشارت داند پای‌ها و بنیادهای اصلی شعر و جاذبه و فسونگری ادب را اینجا به یاری خداوند جَلَّتْ عَظَمَتُهُ می‌شکافیم؛ می‌دانیم که این پرسش همیشه در پیش استادان ادب، شاعران، گویندگان، سخنوران، مؤلفان و همهٔ کسانی که با جوامع بشری از طریق زبان و قلم همیشه دم به دم سر و کار داشته‌اند مطرح بوده است که علت گیرایی و جاذبهٔ سخن و علت این:

طالبان و جُستاران طلب و خریداران کلاهی
 شعر و ادب همیشه فراهم بوده است. اما در
 میان این آهنگینی شعر فارسی بهترین
 آهنگهایی که کمند بر دل انسانها می‌زند به
 عنوان نوع نخست و خط نخست جاذبه و
 فسونگری سخن بنده می‌خواهم مطرح کنم به
 عنوان نمونه یادداشتی چند فراهم کرده‌ام که
 اینها را خدمتتان عرض می‌کنم در میان انواع
 آهنگها این آهنگها که امروز می‌خواهم عرضه
 بدارم و خدمتتان عرض کنم بیشتر می‌تواند بر
 دل خوانندگان و شنوندگان ما، مشتاقان سخن و
 طالبان و خریداران درد و می‌خن، آنهایی که در
 حلقه درس ما آرمیده‌اند آنهایی که بر بستر
 کتابها و مقالات ما غنوده‌اند آنهایی که حدیث
 سخن همیشه از سُر چشمه‌ساران و از مبادی
 اول و دست اول می‌خواهند بنیوشند و گوش
 دارند نمونه‌ای عرض می‌کنم فقط در مسیر
 آهنگینی شعر. عرض کنم که بی‌آنکه تقدّم و
 تأخّری را بخواهم اینجا ذکر کنم، نخستین
 آهنگی که می‌بینیم قُلما کمتر اشارت داشتند اما
 در شعر نو و معاصر فارسی بسیار توانا بوده و
 بر برگ و بار نشسته است و سزاوار نشسته
 است، بر مسند این کرسی آهنگ - آهنگ بحر
 متدارک است یعنی بحری که از واژگونی
 بحر متقارب پیدا شده است بحر متقارب دانیبه
 و دانید چیست فَعولن مفعولن است لکن این،
 فاعلن، فاعلن، فاعلن، فاعلن، فع در
 شعر معاصر کنونی ما نیما شهرت خود را از
 این درد و فغان و از این نغمه و این آستان
 گرفته است. نیما یوشیج می‌داند که قطعه‌ای
 دارد افسانه نام:

عاشقا خیز کامد بهاران
 چشمه کوچک از کوه خورشید
 گل به صحرا درآمد جو آتش
 رود تیره جو طوفان خورشید

که همه می‌دانید و همه شاعران موفّق
 کارزار سخن خواسته‌اند که با این نغمه گه
 گاهی سخن بگویند یکی از آنها شاعری است
 شهریار نام که اخیراً نقاب خاک بر رخسار
 جَسَدانی و تن جسمانی کشید و سخن خود را
 در اوج فضیلت برقرار داشت پاسخ این نغمه و
 در جستجوی نیما کوه و دشت و بیابان و درّه و
 جنگل، ابرهای مازندران و همه جا را جُست و
 با همه اینها مصاحبت پیوست هیچ‌یک از آنان
 نشیمن نیما را به او نشان ندادند.

گفته می‌شد که در این چمن‌زار

نغمه‌سازان باغ چنانند،

چون تو از آشیان دور مانده

بای در بند دام جهانند.

باری از درد و داغ جدایی

با تو همدرد و همداستانند.

دیگر از رنج غربت تنالی.

در یک نشستی که حدود سی و چند سال

پیش با استاد شهریار داشتم من معنی این ابیات

را که تحت عنوان دو مرغ بهشتی در دیوانش به

طبع رسیده است پرسیدم که مراد از این دو

مرغ چیست، ایشان گفت یکی من هستم و یکی

نیما. در جستجوی او بودم. در یکی از

کتابفروشیهای تهران به نام کتابفروشی معرفت

که اوایل خیابان لانه‌زار بود - من دیده بودم آن

موقع الان نیست. آنجا رفته بودم کتابی بخرم از

نیما پرسیدم، گفتند رفت. گفتند به سرعت و

تفت نیما از این سرزمین کوچید و رفت و در

زربفت مازندران آن چمن‌زاران و آن موج‌ها و

آن قله‌ها و آن جنگل‌ها و درّه‌ها روح او شناور

است، خواهی او را بجویی و ره او بپویی و

سخن از دل برآمده بگویی، رو از کوه مازندران

پُرس و حدیث حال و شور اشتیاق من این بود

که زبان زبان شهریاری است:

ای نگارنده باغ معنی

این پرنده کجا لانه دارد؟

کیست کو را دهد آب و دانه

دارد اصلاً کسی یا ندارد؟

یا جو من بی کس و بی پناهی است

نگارنده باغ معنی پاسخی که می‌آورد

پاسخی است که دل سنگ از نجوشیدنش آب

است.

● یکی از چیزهایی که اینجا

بنده ذکر می‌کنم، عبارت است از

پیوستن دو چیز متضاد و

متناقض در شعر،

که بعضی این را پارادوکس گفته‌اند،

بعضی تناقض گفته‌اند،

بعضی طباق، بعضی تضاد؛

لکن بنده، اتخاذ شبه عرض می‌کنم

از میان دو چیز جمع ناسدنی.

مفاخره انسانی و مفاخره به جوهر شعری است، که البته این هم درجات دارد.

بله، فاعلن، فاعلن، فاعلن، نع

بینوایی از آن مرز و کاخ

تنگدل زین جهان فراخ

ما اکنون با دستواره آهنگ که یکی از الوان و جاذبه‌های ادبی است می‌توانیم پیشنهادهایی داشته باشیم.

و اما یکی از پدیده‌های ادبی پدیدهٔ ایجاز و اطناب است. به‌طور رسمی اگر بخواهیم صحبت بکنیم یعنی کلام فشرده و کلام گسترده کدام بهتر است؟ پاسخ این است که هر کدام یک محلی دارد.

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

بلاغت یعنی این، یعنی اینکه سخن متناسب

سطح مجلس باشد گاهی مجلسی اقتضای

اطناب دارد و زمانی مقتضی ایجاز است. ایجاز

آن است که انسان کلام وسیع را در چند

جمله‌ای بفشارد بی‌آنکه در توضیح و بیان لطمه

بخورد. چون اگر لطمه بخورد می‌شود ترغیب.

اطناب آن است که تعداد واژگان و طول جمله‌ها

بیش از معانی باشد روی مصلحتی. اگر

بی‌مصلحت باشد اطناب بی‌مصلحت می‌شود

اما اطنابی که در دانه دانه کلمات آن مصلحتی

است. ما نمونه‌هایی داریم از اطناب‌های دلپذیر

که نمی‌توان یکی از ابیات آن را از بین برد چون

ناقص می‌شود. درست مثل اینکه از کاخ

بلورین شعر و ادب یک ستون آن را بخواهیم

ویران کنیم. خسرو و شیرین نظامی، شاهنامه،

فردوسی، همهٔ مثنویها، مثنویهای عرفانی،

رزمی، بزمی، مثنویهای داستانی، مثنویهای

ملّی، مثنویهای مذهبی که هر کدام اینها دیده‌اید

نمونه‌هایش را. حالا گاه اهمیت یک موضوع

موجب آن می‌شود که شما یک سوگندی

می‌دهید. یک سوگند، سوگند تحکیمی است و

تاکیدی است که پیکر بیان را استواری می‌بخشد، خود قرآن مجید سوگندان دارد.

می‌دانید، وَالْعَصَى، إِنَّ الْأَلْسَانَ لَفِي حُسْرَانٍ

آخر، وَالْتَيْنِ وَالزُّيْتُونِ، وَالشَّمْسُ أَيْنَ وَأَوَاهِي

قسم و دیگر واوهای قسم از خسرو شیرین

نظامی نمونه‌ای از اطناب، چون ما نیاز به

اطناب داریم اگر در کلاس درس از گونه

داستان نتوانیم استفاده کنیم حرف ما را و

زمزمه ما را بر نمی‌تابند. ایجاز به دنبالش

اطناب:



خداوند! شیم را روز گردان

چو روزم بر جهان پیروز گردان

تویی یاری رس فریاد هر کس

به فریاد من فریادخوان رس

ایجاز به دنبالش اطناب است.

به آب دیدهٔ طفلان محروم

به سوز سینه پیران مظلوم

به بسالین غریبان بر سر راه

به تسلیم اسیران در بن جباه

همهٔ این سوگندان ابتکاری است نه

سوگندان تقلیدی (انتحاری). چون هر چه تقلید

است انتحار است و هر چو نواست ابتکار

است. تفاوت تقلید با ابتکار تفاوت آموختن

است با دریافتن. غالباً در بعضی جاها که انسان

گاهی مأخوذ می‌شود یا مأخوذ به حیا می‌شود یا

مأخوذ به احترام می‌شود و می‌رود آنجا صحبتی

می‌کند انسان وسواس دارد که اینها که اینجا

آمده‌اند آیا از کدام حرفه‌ها جمع شده‌اند، ولی

در این اجتماع ولو به شمار اندک وقتی انسان

می‌داند مقدمات سخن را دیگران دارند و

مؤخرات آن را نیز، خوب زبان شروع به

شکفتن می‌کند.

بدان صحبت که دل را زنده دارد

بدان آیت که جان را بسته دارد

به دامن باکی دین‌پرورانت

به صاحب سری سیفمیرانت

بینید، مناعت را ببینید، در اینجا دیگر کسی

نیست که تسلیم نشود، چون سراپا خلوص

است و صدق عقیدت، محتاج باشی و دست

دراز نکنی.

به دورافتادگان از خانمانها

به واپس ماندگان از کاروانها

به وردی کز نوآموزی برآید

به آهی کز سر سوزی برآید

به نوری کز خلاق در حجاب است

به انعامی که بیرون از حساب است

این سوگندان یکی از پدیده‌های اطناب

است. می‌توانسته بگوید خدا یا به حق خودت با

یک قسم ولی اینجا ملاحظه می‌فرمایید که قسم

اندر قسم است فاعلان، فاعلن، فعلن. این آمیزهٔ

انکارها و آمیزهٔ پندارها را در الوان قسم نظامی

در این خسرو شیرین و دیگران در دیگر

سفاین شعر و ادب جمع کرده‌اند آنها که دست

به قلم هستند از این سرچشمه‌های پرجاذبه

می‌توانند بهره بگیرند. از جاذبه‌های بسیار

پرنمودی که در ادبیات فارسی و هم در ادبیات

عرب وجود دارد و مناسب است اینجا بسته از

آن سخنی عرض کنم توالی موجهای متناقضی است بر تار و پود کلام، از نظر معنا بُعد اولی بُعد آهنگی بود، این بُعدی که بنده عرض می‌کنم، بُعدهای نیرنگی و هنری است از نظر فن بلاغت. بُعد آهنگی ممکن است همه داشته باشند.

داشت عباسقلی خان پسری

پسر با ادب و با هنری

یا، بی ادب و بی هنری، (فاعلاتن، فعلاتن، فعْلن) آهنگ دارد ولی فرهنگ؟ چه عرض کنم.

که قابل جمع نیستند و همیشه در حال تفریق هستند گره‌ای بزند گره ناخورده‌ها را گره بزند اعجاز کرده است. چرا، بدلیل اینکه اجتماع نقیضین محال است. دو چیز متناقض این چیز حجر است یا شجر. اگر حجر باشد شجر نیست شجر باشد حجر نیست. چنین نیست که هم حجر باشد و هم شجر باشد ولی شاعران این کار را کرده‌اند و علت گیرایی سخن آنها فسون کلامشان، اعجاز بیانشان همین مسأله است که دارم عرض می‌کنم. اینکه بتوانند دو

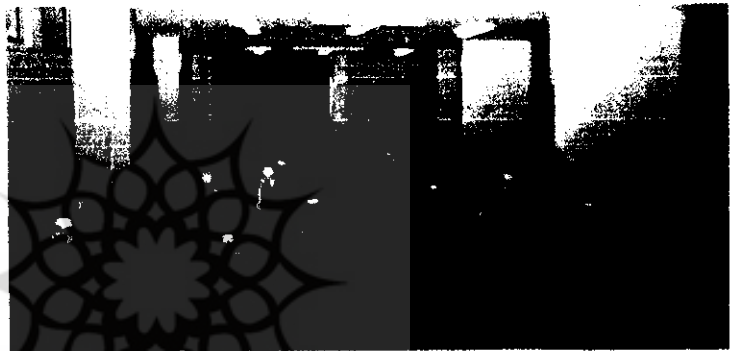
● از جاذبه‌های بسیار پرنمودی

که در ادبیات فارسی

و هم در ادبیات عرب وجود دارد،

توالی موجهای متناقض است

بر تار و پود کلام، از نظر معنا.



● تفاوت تقلید با ابتکار،

تفاوت آموختن است با دریافتن.

هر که دارد امانتی موجود
بسپارد به بنده وقت ورود
نسپارد اگر شود مفقود
بنده مسؤل آن نخواهم بود

از نظر آهنگ آهنگ خفیف دارد، بحر خفیف، بحر مستطاب حدیقه سنایی، هر آهنگی که به دنبالش فرهنگی است و هنر و نیرنگی قابل تضمین است و ماندگار. خوب ملاحظه می‌فرمایید یکی از چیزهایی که اینجا بنده ذکر می‌کنم، عبارت است از بیوستن دو چیز متضاد و متناقض در شعر، که بعضی این را پارادوکس گفته‌اند، بعضی تناقض گفته‌اند، بعضی طباق بعضی تضاد؛ لکن بنده اتساح شبه عرض می‌کنم، از میان دو چیز جمع ناشدنی. هرگاه شاعر و یا گوینده‌ای بتواند از میان دو موجی

موج غیرقابل پیوند را پیوند دهند، آنچنان پیوندی که جدایی و گسستگی در آن قابل تصور نباشد این اعجاز است.
پس آن تشبیهی که شاعر بر اساس آن و بر بنیاد آن مسائل متناقض را بر یک کرسی می‌نشاند صبح و شام را دره و بام را زمین و آسمان را شرق و غرب را و همه پدیدهای متضادی که در شعر فارسی آمده است می‌تواند سرچشمه کلاس ما باشد. امید و نسامیدی، جوانی و برنایی و پیری و سیری، کوه، دره، ایجاد موج می‌کند. می‌دانید که وقتی که دو فضایی از نظر درجه حرارت خیلی با هم فاصله داشته باشد درها باز شود یک کورانی و یک پویایی و یک تحولی در آن پیدا می‌شود. همین مسأله یکی از بنیادهای نوزاد ادبی است که

● آهنگ دیگری داریم

که از آهنگهای برجاذبه و تواناست

و آن رجزی است یک در میان،

مستفعِلن، فَعْلُن، مستفعِلن، فَعْلُن،

یعنی رجزی است

که از سالمش «مستفعِلن»

یک فَعْلُن مانده است.

